

زنان با پیامبر، ح...

تفسیر آیه: وَ لَا تُقْلِلْ لَهُمَا أُفْ وَ لَا تَنْهَرْهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا.

و سپس حضرت صادق علیه السلام گفتند: أَمَّا إِيْنَكَه خدا میگوید: إِمَّا يَأْلُغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كَلَاهُمَا فَلَا تَقْلِلْ لَهُمَا أُفْ وَ لَا تَنْهَرْهُمَا. معناش آستکه: اگر آنها ترا ناراحت و خسته و ملول نمودند، تو به آنها اُف هم نگو! و اگر تو را زند، تو آنها را دفع مکن، و از خود مران! و معنای و قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا آنستکه: اگر ترا بزنند؛ تو به آنها بگو: خداوند شما را مورد غفران خود قرار دهد. اینست معنای قول کریم. یعنی گفتار بزرگوارانه.

و معنای وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الدُّلُّ مِنَ الرَّحْمَةِ آنستکه: چشم خود را بر آنها خیره مکن؛ و نظر تند و حاد منما؛ بلکه نظر رحمت و رقت باشد؛ و صدایت را بلندتر از صدای ایشان مکن! و دستت را بالاتر از دست آنها مدار! و در راه رفتن پیشاپیش آنها راه مرو، و گام برندار! [۱]

و نیز در اصول کافی با سند متصل خود از حضرت صادق علیه السلام وارد است که: فرمود: لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا أَدْتَى مِنْ أُفًّ لَنَهَى عَنْهُ، وَ هُوَ مِنْ أَدْنَى الْعُقُوقِ، وَ مِنْ الْعُقُوقِ، أَنْ يُنْظَرَ الرَّجُلُ إِلَيْهِ وَ إِلَيْهِ، فَيَحُدُّ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا.

(اگر خداوند چیزی را از اُف گفتن پائین تر میدانست، هر آینه از آن نهی می نمود (یعنی اُف گفتن مثل اینست که پدر و مادر انسان چیزی بگویند؛ و انسان را ناخوشایند آید، و انسان بگوید: آخ یا آه! که این کلمه، کوچکترین و نازل ترین کلمه ای برای إنکار است.) و اینکه اگر کسی به پدر و مادرش اُف بگوید، عاق والدین می شود، این پائین ترین درجه از عاق شدن است. و بعضی از اقسام آن اینست که: انسان به پدر و مادر نظر تند بنماید.)

بینید: این تعلیم و تربیت عالی، و این منهاج و روش ملکوتی را که قرآن به تعلیم آن، سبل سلام را نشان داده است؛ با تعلیمات ملل کُفر، و رفتار بعض از جوانان مغورو اروپا رفته، و امریکا رفته ما که زرق و برق تمدن خاله که تا چقدر باده‌وی دماغشان را پرکرده است تفاوت دارد که: بر پدر خود در محافل و مجالس مقدم می شوند. من خودم دکتر جوان متخصص را دیدم که: در مجلس بر پدر پیر خود پیش افتاد؛ و پدرش به دنبال او بود. و از این عجیب تر نقل شد: دکتر متخصص جوانی از ناحیه کُفر برگشته، و رفقا و دوستان جوانش از هم دوره ای های سابق، به دیدنش آماده بودند؛ و پدر پیر مرد او دم در مشغول خدمت و پذیرائی بود.

دکتر مغورو از شدت غرور، به میهمانان میگفت: این مرد مستخدم منزل ماست!

اُفَ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونَ اللَّهِ.

(اُف باد بر شما، و بر این بت های تخیلی و پنداری را که در ذهن خود آفریده؛ و بجای پرستش خداوند، از اینها پرستش می نماید!)

حقاً انسان اگر کلمه‌ء اف را بر آفکار و أهواء این تازه به دوران رسیدگان متکبر و مستکبر إعمال کند؛ و بر آنها و پندارشان، و بر روش و منهاجشان اُف و تف بفرستد؛ جا دارد.

آیا این أعمال از ملتی سرمیزند که رسول خداوندیش فرموده است: الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ؟! [۲]

بهشت در زیر گام های مادران است).

این بحث علمی و تفسیری از این آیه؛ و از طرف دیگر، بحث وجودی و شهودی از تأثیر دعای مادر و پدر برای فرزند؛ و قدرت و قوّت بالا بردن وی را به معارج و مدارج کمال؛ و شواهد و تجربیاتی که مشهود است؛ بقدرتی است که از حطیه گنجایش خامه بیرون است.

داستان دوره گردی که در اثر خدمت به مادر برای او کشف حجاب ملکوت شد

(خدمت به مادر به واسطه آب دادن در شب تار و کشف حجاب ملکوت)

من در اینجا فقط یک برشور خود را با کسی که در اثر خدمت مادر، به مقام عالی رسیده بود، و کشف حجاب های ملکوتی برای او شده بود، برای شما بیان میکنم.

یکروز در طهران، برای خرید کتاب، به کتاب فروشی إسلامیه که در خیابان بوذر جمهوری بود رفتم، یکی از شرکای این مؤسسه آقای حاج سید محمد کتابچی است که در آنبار شرکت واقع در منتهی الیه خیابان پامنا، قرب خیابان بوذر جمهوری و کتابفروشی، مشغول کار و از میان برادران شریک، او مسئول آنبار و إرسال کتب به شهرستانها و یا أحياناً فروش کتاب های کلی است. من برای دیدار ایشان که با سابقه ممتد دوستی و آشنائی غالباً از ایشان دیدار مینمودم به محل آنبار رفته و کتابهای لازم را خریداری نمودم. صبحگاه قریب چهار ساعت به ظهر مانده بود.

مردی در آن آنبار برای خرید کتاب آمده، و کمر بند چرمی خود را روی زمین پهن کرده بود؛ و مقداری از کتابهای ابتدایی خود را بر روی کمر بند چیده بود؛ از قبیل قرآن، و مفاتیح، و کلیله و دمنه، و بعضی از کتب قصص و رسائل عملیه و مشغول بود تا بقیه کتابهای لازم را جمع کند؛ و بالاخره پس از إتمام کار، مجموع کتاب ها را که در حدود پنجاه عدد شد، در میان کمر بند بست؛ و آماده برای خروج بود که: ناگهان گفت: حبیبم الله. طبیبم الله یارم. یارم. جونم. جونم.

چون نگاه به چهره اش کردم، دیدم. خیلی قرمز شده، و قطراتی از عرق بر پیشانیش نشسته؛ و چنان غرق در وجود و سرور است که حد ندارد. گفتم: آقا جان! درویش جان! تنها تنها مخور، رسم أدب نیست!

شروع کرد یک دور، دور خود چرخ زدن؛ آنگاه با صدای بلند و سوزناک این آیات از باباطاهر عریان را بسیار شیوا و دلنشیں خواند:

وَگَرْ دَلِبِرْ دَلِبِرْ كَدامْ است؟

نذونُم دل که و دلبر کدام است؟

دل و دلبر بهم آمیته وینم

کز او گرم است بازار محبت

دلی دیرم خریدار محبت

زپودِ محنت و تار محبت

لباسی با فنم بر قامتِ دل

هوای بخت بی بال و پرم کرد

غم عشقت بیابون پرورم کرد

صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

بمو گفتی صبوری کن صبوری

به دریا بنگرم دریاتَه وینم

به صحراء بنگرم صحراتَه وینم

نشان از قامت رعناته وینم

بهر جا بنگرم کوه و در دشت

در اینحال ساكت شد، و گريه بسياري کرد؛ و سپس شاد و شاداب شد، و خندید.

گفتم: أحسنت! آفرين! من حقير فقير و امانده هستم. انتظار دعای شما را دارم! شروع کرد به خواندن اين آيات:

گنه از برگ و بارُون بیش دیرم

مواز قالوا بلی تشویق دیرم

مواز یا ویلتاً اندیش دیرم

اگر لاتَقْنَطُوا دستم نگیره

زدست یاربی پروا بنالیم

بوره سوتَه دلان تا ما بنالیم

اگر ببل نناله ما بنالیم

بشیم با ببل شیدا به گلشن

سخن واهم کریم غم و انمائیم

بوره سوتَه دلان گردهم آئیم

هر آن غمگین تریم سنگین تر آئیم

ترازو اوریم غمها بستجیم

گفت: الحمد لله راهت خوب است. سید! سر به سرما مگذار! من بیچاره و امانده ام؛ تو هم باری روی کول ما میگذاری؟! آنگاه گفت:

یک روز من در همین آثار آدم؛ کتاب بخرم؛ علامه دهخدا [۳] هم آمده بود، قدری با هم صحبت کردیم، من باو گفتم: إنصافاً شما

زحمت کشیده اید! حقیقتاً رنج برده اید؛ ولی تصوّر مکنید مطلب با اینها تمام می شود. حیف اگر عمر در راههای دیگر صرف می شد؛

چه بهره ها بود؟ چه خبرها بود؟ اینک بیاور ببینم تا چه داری؟! بیا تا ببینم در دستت چیست؟!

ته که نابرده ای ره در خرابات

ته که ناخوانده ای علم سماوات

به یارون کی رسی هیهات هیهات

ته که سود و زیان خود نزونی

علامه تکانی خورد آنگاه قدری در فکر فرو رفت؛ و رنگش قدری تغییر کرد؛ و هیچ جوابی به من نداد.

من شما را می شناسم؛ در مسجد قائم نماز میخوانید؛ به آن مسجد آمده ام؛ باز هم می آیم. من جای معینی ندارم. شب ها خواب

ندارم؛ در طهران پارس، طهران نو، طرّشت. و این طرف و آن طرف میروم، به قهقهه خانه ها میروم؛ ئ سرمیز نم. منزل سابق ما

نژدیک دروازه شمیران بوده است. ولی از وقتیکه مادرم فوت کرده است، کمتر به آن منزل میروم.

گفتم: عنایات از جانب خداوند است. ولی آیا به حسب ظاهر برای این عنایاتی که به شما شده است؛ سبب خاصی را در نظر داری؟!
گفت: بله! من مادر پیری داشتم، مریض و ناتوان، و چندین سال زمین گیر بود؛ خودم خدمتش را می نمودم؛ و حوائج او را برمیآوردم؛
و غذا برایش میپختم؛ و آب و ضو برایش حاضر میکردم؛ و خلاصه بھرگونه در تحمّل خواسته های او در حضورش بودم. و او بسیار تنده
و بدأخلاق بود. بعضاً فحش میداد؛ و من تحمل میکردم، و بر روی او تبسّم میکردم. و بهمین جهت عیال اختیار نکردم، با آنکه از
سن من چهل سال میگذشت. زیرا نگهداری عیال با این خلق مادر مقدور نبود. و من میدانستم اگر زوجه ای انتخاب کنم، یا زندگانی
ما را بهم خواهد زد؛ و یا من مجبور می شدم مادرم را ترک گویم. و ترک مادر در وجود ام و عاطفه ام قابل قبول نبود؛ فلهذا به
نداشتن زوجه تحمل کرده، و با آن خود را ساخته و وفق داده بودم.

گهگاهی در اثر تحمل ناگواریهایی که از وی به من می رسید؛ ناگهان گوئی برقی بر دلم میزد، و جرقه ای روشن می شد؛ و حال
خوش دست میداد، ولی البتنه دوام نداشت و زود گذر بود.

تا یک شب که زمستان و هوا سرد بود – و من رختخواب خود را پهلوی او و در اطاق او میگستدم، تاتنهای نباشد، و برای حوائج، نیاز
به صدا زدن نداشته باشد – در آن شب که من قلقلک را (کوزه را) آب کرده – و همیشه در اطاق پهلوی خودم میگذاردم که اگر آب
بخواهد، فوراً به او بدهم – او در میان شب تاریک آب خواست.

فوراً برخاستم و آب کوزه را در ظرفی ریخته، و باو دادم و گفتم: بگیر، مادر جان!

او که خواب آلود بود؛ و از فوریّت عمل من خبر نداشت: چنین تصوّر کرد که: من آب را دیر داده ام؛ فحش غریبی به من داد، و
کاسه آب را بر سرم زد. فوراً کاسه را دوباره آب نموده و گفتم: بگیر مادر جان، مرا ببخش، معذرت میخواهم! که ناگهان نفهمیدم چه
شد؟

إجمالاً آنکه به آرزوی خود رسیدم؛ و آن برق ها و جرقه ها تبدیل به یک عالمی نورانی همچون خورشید درخشان شد؛ و حبیب من،
یار من، خدای من، طبیب من، با من سخن گفت. و این حال دیگر قطع نشد؛ و چند سال است که ادامه دارد.

در اینحال گیوه خود را ور کشید؛ و کتاب ها را به دوش گرفت، و خداحافظی کرده و گفت: إنشاء الله پیش شما میایم؛ و به سمت دَرِ
أنبار برای خروج رفت. در اینحال روی خود را به طرف ما کرده؛ و این غزل را با همان آهنگ خواند:

منم که گوشء میخانه خانقاہ منست دعای پیر مغان وردِ صحّگاه منست

گرم ترانه چنگ و صبح نیست چه باک نوای من به سحر آهِ عذرخواه منست

زپادشاه و گدا فارغم بحمدالله گدای خاک در دوست پادشاه منست

غرض زمسجد و میخانه ام وصال شماست جز این خیال ندارم خدا گواه منست

از آن زمان که برین آستان روی نهادم فراز مسند خورشید تکیه گاه منست

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنه رمیدن از در دولت نه رسم و راه منست

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ

[۴] تو در این ادب باش و گو گناه منست

و ما دیگر او را ندیدیم؛ تا یک روز نزدیک غروب که با تاکسی به مسجد میرفتم؛ و در چراغ قرمز دروازه شمیران متنهٔ الیه خیابان

فخرآباد ماشین توقف کرد، از پشت شیشهٔ ماشین سلامی کرد، و با انگشت مسبّحهٔ خود (سبّابه) به شیشهٔ ماشین زده و إشاره گفت: دالی.

من هم سلامی کردم، و ماشین حرکت کرد.

و من داستان او را برای بعض از دوستان که در نواحی دروازه شمیران سکنی دارند؛ تعریف کردم؛ گفتند: ما او را می‌شناسیم؛ و مادر او را که چند سال فوت کرده است، نیز با همین أخلاق و کیفیت می‌شناخیم.[۵]

و اما آقای حاج سید محمد کتابچی شرح حال او را بدینگونه بیان کردندکه: او مردی است دست فروش. مقدار کمی از ما کتاب می‌خورد، بهمان مقداریکه میتواند آنها را آنروز بفروشد؛ و در کنار خیابان بساط پهن میکند؛ و کتابها را که مورد لزوم مردم است میفروشد. او مرد درست حسابی است. هر روز صورتی می‌آورد؛ و ما کتابهایش را برای او جور میکنیم؛ عصر همانروز که کتابها را فروخت؛ وجهش را میآورد.

بعضی از اوقات تجاهل میکند؛ بطوریکه کسی او را نمی‌شناسد. وما حالات بسیار خوبی از او دیده ایم.

باری منظور از این قضیّه، بیان نتائج معنوی خدمت به مادر که: چون دلش گشوده شود، در آسمان باز می‌شود. دل مادر گنجینهٔ مهر خدا و سر خداست. اگر بسته باشد، درهای آسمان بسته است و اگر باز شود، درهای آسمان باز می‌شود.

دیده شده است: چه بسیاری از افراد سالک راه خدا به تهجد و قیام شب، وصیام نهار، و ریاضت های مشروع مدت ها به سربده اند؛ ولی چون رفتارشان با مادر و پدر خوب نبوده است، از زحمات خود طرفی نبسته؛ و پس از سالیان متمادی کشف بابی برای آنها نشده است. ولی افرادی نظری همین مرد مذکور که زیاد هم به ریاضات، و مستحبات، و نوافل، و ترک مکروهات مشغول نبوده اند اما درأثر مراعات همین اموری که به نفووس مردم وابسته است؛ از قبیل نرنجانیدن زیردست، و نرنجیدن از مردم، و توقیر و تکریم در مقابل ذوی الحقوق، از بزرگان، و أولیاء، و والدین، به مقامات عالیه، و درجات سامیه نائل آمده اند.

باری از بحث دراین آیه مبارکه و بیان، این قضیّه معلوم شد: چطور قرآن به سوی سُبَل سَلَام رهبری میکند؟ و بر مرد دست فروش، تهی دست که گیوهٔ خود را وَ میکشد، و سرمایه و بضاعت مرجاً خود را هر روز به دوش میکشد، چنان یقین و بصیرتی میدهد که: عقلای عالم از ادراک آن عاجز، و او بر همه تعینات و امور اعتباریه لبخند میزند، و با چشمی باز و ملکوتی در عالم گذر میکند؛ و بر مردم نایينا و کور از إدراک حقایق و معنویات ترجم می نماید؛ و خود را صدرنشین عالم إمکان و فراز مسند خورشید را تکیه گه خود را می بیند.

آیات قرآن دال بر آنکه بینایانند که قرآن را حق می‌بینند؛ و کسی که حق نمی‌بیند کور است

در اینجا دیگر نباید تعجب کنیم که: چگونه قرآن این افراد را صاحب یقین و حق، و مخالفانشان را کور تلقی میکند؛ و آنان را

أُولو الْأَلْبَابِ وَ صَاحْبَنَ خَرْدَ وَ فَهْمَ مَعْرِفَى مَى نَمَايِدَ؛ وَ بَرِ مَخَالِفَانَشَانَ لَعْنَتَ مَيْفَرِسْتَدَ؛ وَ عَاقِبَتَ وَ خَبِيْمَ رَابِرَايَشَانَ در انتظار است:

أَفَمَنْ يَعْلَمُ إِنَّمَا أُنْزِلَ لَكُمْ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَأَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ . الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ – وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمْرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ – وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَ جُنْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَنَا هُمْ سِرًا وَ عَلَانِيَةً وَ تَدْرُؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أَوْلَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ أَبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلَكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ – سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ – وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَلَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أَوْلَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ [٦].

(پس آیا آن کسی که میداند آنچه را از سوی پروردگاریت به توانازل شده است، حق است؛ مثل کسی است که کور است؟ اینست و جز

این نیست که: اینحقیقت را صاحبان خرد و عقل میفهمند؛ و بدان میرسند.

صاحبان خرد کسانی هستند که: به عهد خدا وفا میکنند؛ و پیمان را نمی شکنند؛ و آن کسانی هستند که به آنچه را که خداوند أمر به

صلیله اش نموده، صلیله می نمایند، و از پروردگارشان در خشیت اند؛ و از بدی حساب در هراسند.

و آن کسانی هستند که به جهت جستجوی وجه پروردگارشان، صبر و شکیبائی پیشه دارند؛ و إقامه نماز میکنند، و از آنچه را که ما به

ایشان روزی کرده ایم، در پنهان و آشکارا، إنفاق می نمایند؛ و با نیکی بدی را دفع می کنند و از خود می زدایند، عاقبت این خانه،

فقط اختصاص به ایشان دارد، عاقبت و آخرت آنها در بهشت‌های عدنی است که در آنها داخل می شوند؛ و همچنین هر کس از

پدرانشان، و ذرییه شان صلاحیت داشته باشد، با آنها داخل می شود. و فرشتگان آسمانی از هر در بر آنها وارد می شوند؛

و سلام بر آنها می کنند (و عالم آنها را عالم سلام و اسم سلام حضرت أحديت قرار می دهند) بواسطه صبر و شکیبائی که در دنیا

نموده اند؛ پس چه نیکو عاقبتی است، عاقبت این خانه.

و کسانی که پیمان خدا را پس از آنکه به آن متعهد شده اند، می شکنند؛

ومی بُرند آنچه را که خداوند به صلیله آن أمر نموده است؛ و در زمین فساد می کنند؛ لعنت و دورباش از رحمت حق از برای ایشانست،

و بدی عاقبت خانه نیز از برای ایشانست)

آیاتی از قرآن مجید که دلالتش بر سبل سلام واضح است

و از جمله آیاتی که بر سبل سلام رهبری دارد، این کریمه است:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ الْبُغْيِ يَعْظُلُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. ١ [٧]

(حقاً خداوند شما را به عدل و إحسان و رسیدگی و إنفاق به نزدیکان أمر می کند؛ و از هر کار منکر و زشت و قبیح، و فحشاء، و ستم نهی می نماید، بامید آنکه شما متذکر گردید)

و از جمله آيات، این کریمه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُوْنُوا قَوَامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِي مَنَّكُمْ شَنَائُنُ قُومٍ عَلَى أَنْ لَا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ [۸]

(ای کسانی که ایمان آورده اید، در راه خدا، و برای خدا، ایستاده و استوار و محکم باشید! شهادت و گواهی به عدل و قسط دهید! دشمنی و عداوت و ستیزگی گروهی که با شما دارند، شما را بر آن وادار نکند که: در شهادت از عدالت تجاوز کنید (و حق را بر له دوست، و بر علیه دشمن بدھید!) عدالت را پیوسته پیشه سازید که عدالت شما را به تقوای الهی نزدیکتر می کند؛ و تقوای خدا را بجای آورید؛ زیرا که حقاً خداوند به آنچه بجای می آورید؛ خبیر و آگاه است)

و از جمله آيات، این کریمه است:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ يَبْيَنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَخَذَ بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلُّو فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ [۹]

نکنیم؛ و هیچ چیزی را انبیازو شریک برای او قرار ندهیم؛ بعضی از افراد ما بعض دیگر را رب و مؤثر در رشد و پرورش خود نداند، وأرباب و صاحب ولايت نگيرد؛ و فقط رب و مؤثر در رشد و کمال، خداوند بوده باشد. (زیرا که یهود و نصاری، علماء و بزرگان خود را ارباب و موثر میدانستند).

پس ای پیامبر! اگر آنها از این پیشنهاد تو روی گردانند؛ شما به آنها بگوئید: شما گواه باشید که: ما تسلیم أمر خداوندمان هستیم؛ و بدین کلمه حق اعتراف داریم!)

و از جمله آيات؛ این کریمه است:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادُ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا [۱۰]

(و از چیزی که بر آن علم و یقین نداری پیروی مکن! (به دنبال ظن و گمان و تخمين و حدس مرو؛ و کارهایت را بر أساس علم و یقین استوار کن!) زیرا که گوش و چشم و قلب همه اینها در اثر عمل به گمان و امور غیر یقینه موآخذه می شوند؛ و مورد سوال و بازپرسی قرار میگیرند) که چرا شما به مجرد آنکه از آنچه شنیده اید؛ و دیده اید؛ و با دل إدراک نموده اید؛ بدون آنکه به مرحله علم و یقین، جازم شده باشید، دست به عمل زده اید؟ و چرا مطالب ظنیه و احتمالیه را در خارج به صورت لباس تحقق و یقین ملبس کرده اید؟!

و از جمله آيات اینست:

یا آئِهٗ النَّبِيٌّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكُنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أُولَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِيْنَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيْنَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرَلَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.[۱۱]

(ای پیغمبر اگر زنان مؤمنه حضور تو آمدند؛ و با تو بیعت کردند بر اینکه: بهیچوجه چیزی را شریک خدا قرار ندهند؛ و دزدی نکنند؛ و زنا ننمایند؛ وأولاد خود را نکشنند؛ و چیزی را که در میان دودست و پای خود پروردیده اند، به دروغ و بهتان به شوهر خود نبندند (بچه ای را که خود از نطفه دیگر زائیده اند؛ به مردیگری نسبت ندهند و فرزند وی نخوانند). و در أمر معروف و پسندیده، مخالفت ترا ننمایند، در اینصورت و با وجود این شرائط با آنها بیعت کن؛ و برای آنها از خداوند طلب آمرزش و غفران بنما! زیرا که حفاظ خداوند آمرزنده و مهربان است.)

در تفسیر آیه: و لَا يَقْتُلْنَ أُولَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِيْنَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ

این آیات بعداز فتح نازل شد؛ ورسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم از جمعی از زنانی که آمده بودند؛ با این شرائط قبول بیعت کردند. و إِقْدَى در مَغَازِى خود از عبدالله بن زبیر روایت میکند که: چون روز فتح مگه رسید؛ هند دختر عتبهٔ اسلام آورد؛ و أَمَّ حَكِيم دختر حارث بن هشام زوجهء عکومه بن أبي جهل اسلام آورد؛ و زن صفوان بن أمیة که نامش: بعوم بود دختر معدلاز کنانه اسلام آورد؛ و فاطمه دختر ولید بن مغيرة اسلام آورد؛ و هند دختر منبه بن حجاج که ما در عبدالله پسر عمرو بن عاص بود، نیز در ضمن ده نفر از زنان قریش اسلام آورد؛ و در أَبْطَحْ به حضور رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم آمدند؛ و با آنحضرت بیعت کردند؛ در حالیکه نزد آنحضرت زوجهء او، و فاطمه دختر او، و زنانی از زنان بنی عبدالمطلب بودند.

هند دختر عتبه سخن گفت بدینگونه که:

یا رَسُولَ اللَّهِ! الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الدِّينَ [الَّذِي] اخْتَارَهُ لِنَفْسِهِ لِتَمْسِيْنِي رَحْمَتُكَ يَا مُحَمَّدُ؛ إِنِّي أَمَرَأَهُ مُؤْمِنَةً بِاللَّهِ مُصَدِّقَةً!

(ای رسول خدا! سپاس مختص خداوند است، آنکه دینی را که برای خودش اختیار نمود؛ ظاهر کرد؛ برای آنکه رحمت تو ای محمد به من برسد! من زنی هستم که به خدا إیمان آورده ام؛ و تصدیق وی را نموده ام).

در اینحال نقاب را از چهره خود کنار زد و گفت: من هند دختر عتبه.

رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم گفت: مرحباً بک (آفرین برتو؛ خوش آمدی!) هند گفت: سوگند بخدا ای رسول خدا من در حالی بودم که: دوست داشتم در روی زمین، افرادی ذلیل تر و خوارتر از اهل خیمه تو، و اهل تو نباشند؛ و اینک حالم اینطور است که دوست دارم: در روی زمین افرادی عزیزتر و گرامی تراز اهل این خیمه و این اهل بیت نباشند.

رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود: وبراين، همچنین زيادتر!(يعني برای اسلام و ايمان اين مقدار كفايت نميکند؛ و باید بيش از اين، اعتراف نمائی!)

سپس رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم برای آنها قرائت قرآن نمود؛ و آنها بیعت کردند؛ (و بر اساس آن شرائط، اسلامشان را پذيرفت.)

از میان آنها هند گفت: ای رسول خدا ما برای بیعت نماسِحُک؟ (باید دست به تو دهیم؟)

حضرت فرمود: إِنَّ لَا أُصَافِحُ النِّسَاءَ! إِنَّ قَوْلِي لِمَأْهِ امْرَأٌ مِثْ قَوْلِي لِامْرَأٌ وَاحِدَةٌ!

من با زنان مصافحه نمیکنم، و دست نمیدهم: گفتارمن با صد زن مثل گفتار من با یک زن است (یعنی بازن‌ها) در بیعت نیاز به لمس مس دست آنها نیست، و مصافحه لازم نیست؛ همین گفتار با همه آنها برای پذیرش بیعتشان جملگی کفایت میکند؛ و نیاز به یک یک جدایگانه ندارد.)

و بعضی گفته اند: در آنروز قدحی از آب آوردن، رسول خدا دست خود را در آب فروبرد، و در آورد؛ و سپس قدح آب را به آنها داد، و آنها دستهای خود را در قدح فروبرند.

اما قول اول در نظر مابیستر به ثبوت نزدیک است که فرمود: إِنَّ لَا أُصَافِحُ النِّسَاءَ.[۱۲]

داستان بیعت زنان در مکه با شرط نکشتن اولاد خود را

و طبری در تاریخ خود، از واقعی، نقل کرده است که: رسول خدا در روز فتح مکه، امر به کشتن شش نفر مرد و چهارنفر زن نمودند، و از جمله زنان هند دختر عتبه بود؛ ولی چون اسلام آورد، و بیعت کرد، جان به سلامت برد.

تا آنکه گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم از بیعت مردان فارغ شد؛ نوبت بیعت زنان رسید؛ و جمعی از زنان قریش که از میان آنها هند دختر عتبه بود نقاب بر صورت زده، و بطور ناشناس بواسطه چنایتی که بر حمزه نموده بود، وارد شد؛ چون می ترسید بواسطه آن عمل زشت و قبیح پیامبر او را بگیرند و بکشند.

چون به رسول الله نزدیک شدند که بیعت کنند، رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم گفت:

تَبَاعِينِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا (شما با من بیعت میکنید به شرط آنکه هیچ چیز را شریک خدا نیاورید!)

هند گفت: سوگند بخدا که: تو از ما عهد و پیمانی میگیری که: از مردان نگرفته‌ای! و ما این عهد را به تو میدهیم!

رسول خدا گفت: وَ لَا تَسْرِقُنَ! (و دزدی هم نباید بکنید!)

هند گفت: والله من چیزهای را، و چیزهای را از مال ابوسفیان برداشته‌ام؛ و نمیدانم که: آیا برای من حلال بوده است یا نه؟!

ابوسفیان که آنجا حاضر و شاهد بود گفت: آنچه از مال من در گذشته ربوده‌ای، ترا حلال نمودم!

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم گفت: إِنَّكِ لَهِنْدُ بِنْتُ عَتْبَةَ؟!

(آیا تو هند دختر عتبه هستی؟!) گفت: آری! من هند دختر عتبه هستم، از گذشته‌ها بگذر، خدا از تو بگذرد!

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم گفت: وَ لَا تَزْنِنَ! (زنا هم نباید بکنی!)

هند گفت: ای رسول خدا: مگر زن حُرّه آزاد هم زنا میکند؟!

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم گفت: وَ لَا تَقْتُلُنَ أَوْ لَا دَكْنَ (شما فرزندان خود را نباید بکشید!)

هند گفت: قَدْرِيْبِنَا هُمْ صِغَارًاً وَ قَتَلَتْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ كِبَارًاً فَأَنْتَ وَ هُمْ أَعْلَمُ (مادر دوران کودکی آنها را پرورش دادیم؛ و تو آنها را در جنگ بدر چون بزرگ شده بودند: کشتنی، پس تو و آنها داناترید!

عمربن خطاب از کلام او خنده دید، به حدی که قهقهه زد و درخنده فرورفت.

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم گفت: وَلَا تَأْتِيْنَ بِبُهْتَانٍ تَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْكُنَّ وَأَرْجُلِكُنَّ.

(از نطفه مردی آبستن نشوید، تا بچه‌ای را که میزائید، به شوهر خود نسبت دهید!)

هند گفت: والله بُهْتَانٌ زشت است! و به برخی از تجاوزات أشبه است:

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم گفت: وَلَا تَعْصِيْنِي فِي مَعْرُوفٍ (مخالت مرا در کارهای حسنی نباید بکنید!)

هند گفت: ما در این مجلس حضور نیافتیم که بخواهیم در کارهای پسندیده و حسنی، مخالفت تو را بنماییم!

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم به عمر گفت: با این زنان بیعت کن، و رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم از خدا برایشان مغفرت خواست.

عمر با آنها بیعت نمود. وَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يُصَافِحُ النِّسَاءَ وَ لَا تَمُسُّهُ إِلَّا امْرَأَةً أَحَلَّهَا اللهُ لَهُ؛

أُوذَاتُ مَحْرِمٍ مِنْهُ.[۱۳]

(وعادت وأدب ودیدن رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم این بودکه: دست و بدن خود را بازنی مس نمیکرد، و هیچ زنی نیز با دست

وبدن خود او را مس نمیکرد؛ مگر زنی را که خداوند بر او حلال کرده است؛ و یا آنکه با او محرم باشد)

وازابان بن صالح روایت است که: بیعت زنان با رسول خدا – در آنچه بعضی از اهل علم روایت کرده اند – بر دو گونه بوده است: در

پیش روی رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم، ظرفی که در آن آب بود؛ مینهادند. و همینکه از آنها عهد و میثاق میگرفت، و آنها نیز

متعهد می‌شدند و عهد پیمان میدادند؛ بآنها میگفت:

اَدْهِيْنَ فَقَدْ بَأْيَعْتُكُنَّ! (اینک شما بروید؛ زیرا که من با شما بیعت کردم!) واژاین طرز عمل، کاری را اضافه انجام نمیداد.[۱۴]

حرمت سقط جنین در شریعت مقدس اسلام

علامه طباطبائی مدظله العالی در تفسیر و لا یقتلن فرموده اند: بِالْوَعْدِ وَ غَيْرِهِ وَ إِسْقَاطِ الْأَجْنَةِ.[۱۵] (معنای آن که: اولاد خود را نکشنند؛ اینست که: بچه‌های زنده را زیر خاک ننمایند؛ و یا به طریق دیگری نکشنند؛ و جنین خود را سقط ننمایند! (بچه در رحم را نیندازند!)

یکی از گناهان کبیره که عقابش در قرآن کریم، در مخلد بودن در جهنم به شمار آمده است؛ کشتن مسلمانی است از روی عمد، بدون آنکه در شریعت بواسطه قصاص و یا اجراء حد قتل، برای او کشتن را مباح و جائز نموده باشد.

ودراین مسئله جای تردید و شبیه نیست؛ و در کتاب جهاد علمای اسلام برای حرمت اینگونه از قتل، ادله ای بعه را (کتاب، سنت، إجماع، عقل) را إقامه فرمودند.

در قرآن مجید، برای قتل خطائی عمدی، أحكامی را مقرر نموده است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَهُ مُسْلَمَةً إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدِّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوًّا لَكُمْ وَهُوَ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَبْيَنُكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَهُ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرِيْنِ مُتَّسًا بِعَيْنٍ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِيبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعْدَلُهُ عَذَابًا عَظِيمًا۔ [۱۶]

(چنین حقیقی ابدآ برای مسلمان مؤمنی نیست که: مسلمان مؤمنی را بکشد؛ مگر آنکه آن قتل از روی خطا باشد. و کسی که مسلمان مؤمنی را از روی خطا به قتل برساند، جزای او آنست که: یک بندۀ مؤمن در راه خدا آزاد کند؛ و یک دیه کامل او را به بازماندگان و أولیائش تسليم نماید؛ مگر آنکه آنان از دیه بگذزد؛ و عفو کنند.

و اگر این قتل خطائی مسلمان مؤمن از قومی صورت گرفت که: ایشان دشمن شما بودند؛ بنابراین فقط باید یک بندۀ مؤمن در راه خدا آزاد نمود، (وتسلیم دیه به اهل او در اینصورت نیست).

و اگر این قتل در میان قومی واقع شد که: بین شما و بین آنها معاهدۀ و پیمان است؛ در اینصورت هم باید یک دیه کامل به قومش بپردازید؛ (با آنکه دشمن شما هستند). و هم باید یک بندۀ مومن در راه خدا آزاد کنید! و کسی که قدرت و تمکن بر آزادی بندۀ مومن نداشته باشد؛ باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد. این طریق توبه و إنابه و بازگشت اوست که خدا بدان أمر فرموده است؛ و خداوند علیم و حکیم است.

و کسی که مسلمان مؤمنی را از روی عَمْد و قَصْد بکشد، پس جزای او جهنم است که در آن بطور خلود و جاودان میماند؛ و خداوند بر او غضب میکند؛ و لعنت میفرستد؛ و عذاب عظیمی را برای او مهیا و آماده میکند.)

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَانَمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَخْيَاهَا فَكَانَمَا أَخْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ [۱۷]

(از همین سبب وبهمین علت، ما برینی اسرائیل بطور قانون و حتم امریه صادر کردیم که: هر کس، کسی دیگر را بکشد، بدون آنکه آن کس کسی را کشته باشد؛ و یا در زمین فساد نموده باشد؛ پس گویا مثل آنستکه: تمام مردم را کشته است! و کسی که کسی دیگر را زنده کند، و جانی و نفسی را حیات بخشد، پس گویا مثل آنستکه: تمام مردم را زنده کرده است؛ و هر آینه فرستادگان از جانب ما با بینات و أدله واضحه به سوی آنها آمدند؛ و پس از تمام این قضایا بسیاری از ایشان در روی زمین إسراف و زیاده روی میکنند).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أُمُوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا – وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدُوانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.[١٨]

(ای کسانیکه ایمانآورده اید؛ در میان خودتان اموالتان را به باطل مخورید! (به غل و غشن در معامله، و دروغ در سعر و قیمت، و معاملات ربوی، و غیرها) مگر آنکه از تجاری باشد که: طرفین معامله کاملاً بدان راضی و خشنود باشند. و جان‌ها و نفوس خود را نکشید که حقاً خداوند به شما مهربان و رحیم است.

وکسی که این کار را از روی دشمنی و ستم بنماید، بزودی در آتش او را می‌گذاریم؛ و این بر خداوند آسان است.)

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ.[١٩] (و نکشید کسی را که خداوند کشتن وی را حرام نموده است؛ مگر به حق!)

والذين لا يدعون مع الله إلها اخروا لا يقتلون النفس التي حرم الله إلا بالحق و لا يزنون و من يفعل ذلك يلق أثاما - يضاعف له العذاب يوم القيمة و يخلد فيه مهانا إلا من تاب و أمن و عمل عملا صالحا فاوئتك يبдан الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا [٢٠].

(وبندگان خداوند رحمن) کسانی هستند که: بالله معبود دیگری را نمی‌خوانند. و نفس محترمی را که خداوند کشتن او را مگر به حق، حرام نموده است؛ نمی‌کشند؛ و زنا و نمی نمایند. و کسی که این عمل را انجام دهد، به کیفر و وزر و وبال و عقاب آن خواهد رسید؛ بطوریکه عذاب او در روز بازپسین دو چندان می‌شود؛ و در آتش و عذاب با حال مذلت و خواری و سرافکندگی، مخلد می‌ماند. مگر کسی که توبه کند، و ایمان بیاورد؛ و کار نیکو و شایسته انجام دهد؛ پس این گروه از مردم کسانی هستند که خداوند بدیهای آنها را به نیکی ها تبدیل می‌کند؛ و خداوند پیوسته آمرزنده و مهربان است.)

حرمت قتل نفس در اسلام، از جمله حرمت سقط جنین

و علاوه بر عموماتی که ذکر شد؛ و در انها بطور کلی قتل نفس محترم را چه اولاد انسان باشد، و چه غیر اولاد، حرام شمرده است؛ بطور خصوص در بسیاری از آیات، قتل اولاد را نهی کرده است، و آنرا حرام شمرده است، همچون آیه:

قد خسرالذین قتلوا أولاًدَهُمْ سفهًا بغير علم و حرموا ما رزقهم الله افتراقًا على الله قد ضلوا و ما كانوا مهتدين.[٢١]

حقاً خسارت کردند وزیان بردن کسانی که از روی سفاهت و نادانی، اولادشان را کشته اند؛ و از روی افتراء و دروغ آنچه را که خدا بر ایشان حرام نموده است، بر خودشان حرام کرده اند. حقاً ایشان گمراه شده اند؛ و اینطور نیست که از هدایت یافتگان باشند.) و همچون آیه: قل تعالوا أتل ما حرم ربكم عليكم أن لا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و لا تقتلوا أولاكم من إملاق نحن نرزقكم و إياهم الآية.[٢٢]

(و بگو (ای پیغمبر) بباید تا من آنچه را که خداوند شما بر شما حرام نموده است، برای شما بخوانم: آنکه هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادرتان إحسان نمائید! و أولاد خود را از ترس فقر و ضعف أندوخته و تهی شدن سرمایه نکشید! زیرا که ما

هستیم که شما و آنان را روزی میدهیم، الا (یه)

و همچون آیه: ولا تقتلوا أولادكم خشية إملاق نحن نرزقهم و إياكم إن قتلهم كان خطاء كبيراً.[۲۳]

(و فرزندان خود را از ترس تهی شدن مال، و از بین رفتن سرمایه، و حمله ور شدن سلطان فقر و فلاکت، نکشید! زیرا که ما ایشان و

شما را روزی میدهیم، حقاً کشتن آنان گناهی بزرگ و خطای سترگ است.)

و همچون آیه: وإذا الموعودة سئلت بأى ذنب قتلت.[۲۴]

(و زمانیکه از موعوده (بچه ای را که زنده در زیر خاک دفن کنند) پرسیده شود که: به چه جرم و جنایتی او کشته شده است؟)

اینها همه آیاتی است که دلالت بر حرمت قتل فرزند دارد؛ و خواه فرزند بزرگ باشد، خواه کوچک، خواه پسر باشد، و یا خواه دختر، و

خواه ناقص الخلقه و عقب افتاده باشد؛ و خواه تام الخلقه و کامل.

و علیهذا بچه ای که از مادر متولد گردد؛ و نابینا باشد، و یا ناشنوایا، و یا مقطوع الید، و خواه دیوانه و مجنون، و یا بهرگونه عیبی از

عيوب، و نقصی از نقصان مبتلا باشد؛ نه پدر و نه مادر، و نه دولت، و نه حاکم، و نه هیئت پزشکی، و نه غیر هم، حق کشتن و از بین

بردن این بچه را ندارند. خواه بوسیله آلت قتاله باشد؛ و خواه بوسیله تزریق داروی سمی، و خواه بوسیله استنشاق گاز؛ و خواه بوسیله

ذوب نمودن در أسيد، و خواه بوسیله أشعه های مهلكه، و خواه بهر وسیله دیگری که بعداً کشف شود.

اینها مخلوق خدا هستند. و خدا إذن و إجازه کشتن را نداده است. این کشتن قتل نفس است. و در قتل نفس خداوند خالق نفس، بین

نفس انسان صحیح و معیب، و زن و مرد، و مریض و سالم، و عاقل و مجنون، کوچک و بزرگ، فرقی نگذاشته است. و به قتل نفس

عمدى هر طور باشد و عده خلود در آتش دوزخ را داده است.

انتحار و خودکشی قتل نفس است، و در اسلام حرام است

بلکه انسان اختیار نفس خودش را هم ندارد. و خودکشی گرچه بواسطه تنگدستی، و شدت فقر، و زندانی شدن متمادی، و ورود

مصطفی گوناگون باشد حرام است، کسی که به انتحار دست میزند در جهنم میرود. و در آنجا طبق آیه قرآن مخلد است.

عموم و إطاق آیاتی که دلالت بر حرمت قتل نفس عمدى دارد، شامل قتل نفس انسان خودش را، و شامل قتل نفس غیر می شود. و

آنکه من قتل نفساً بغير نفس أفساد في الأرض فكانما قتل الناس جميعاً و من أحياها فكانما أحيا الناس جمعاً. [۲۵] بخوبی و روشنی

دلالت بر حرمت انتحار هم میکند. و علاوه آیه کریمه ۱۹۵، از سوره ۲: بقره: و انفقوا في سبيل الله و لا تلقوه بأيديكم إلى التهلكة و

احسنوا إن الله يحب المحسنين، دلالت بر این مدعی دارد. (ودر راه خدا إنفاق کنید! و با دستهای خودتان خود را در تهلكه نیفکنید! و

نیکی بنمائید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.)

فلهذا اگر دشمن بخواهد انسان را دستگیر کند؛ و برای إقرار و اعتراف شکنجه نماید، انسان حق خوردن و بلعیدن قرص های سمی که فوراً انسان را میکشد، گرچه بدون درد و التهاب باشد، ندارد؛ و اگر چه آن شکنجه با شدیدترین وجہی صورت پذیرد؛ و منجر به قتل صعب و کشن و قطعه نمودن انسان گردد. انسان برای فرار از قتل شدیدتر، نمیتواند اختیاراً دست به انتشار خفیف تر بزند.

اگر دشمن انسان را در اُطاقي محبوس نموده است؛ و میخواهد انسان رادر دریا، و رودخانه غرق کند، انسان حق ندارد خودش شیر گاز اطاق را بازکرده، و خودش را به استنشاق گاز مسموم هلاککند؛ گرچه این عمل نسبت به غرق شدن آسانتر باشد.

لشگریان مسلمان که در کشتی نشسته و آماده نبرد و جنگ با کفارند؛ اگر کفار کشتی آنان را با نفت، و بنزین، و یا پرتاپ موشك، و سایر آلات مُحرِّقه آتش بزنند؛ و مسلمین سوختن و آتش گرفتن خود را در برابر دیدگان خود چون آفتاب روشن ببینند، حق ندارند برای فراز از سوختگی خود را به دریا پرتاپ کنند، و غرق شدن را اختیار نموده، و به دست خود بدینگونه جان سپرند.

اگر مریضی مبتلا به بعضی از امراض مهلکه و صعب شده است، مانند بعضی از اقسام سرطان که حقاً حیات برای او جز تلخی چیزی نیست، حق ندارد، انتشار کند؛ و به دوست پزشک معالج، و یا به پرستار رفیق صمیمیش توصیه کند، تا زودتر از أجل طبیعی موعود، و مرگ معهود، وی را با تزریق راحت کند. اینها همه قتل نفس است؛ و حرام و ممنوع.

و سرّش آنستکه: انسان مالک خودش نیست؛ تا بتواند در حیات و ممات خود، خودش تصمیم بگیرد. مالک انسان، و خالق او، و ربّ او، و مُحْيٰ و مُمیت او، خداوند است عزوجل. و او تمام این طرق از کشن و میتواند در حیات و ممات خود، خودش تصمیم بگیرد. مالک انسان، و خالق او، و ربّ او، و مُحْيٰ و مُمیت او، خداوند است عزوجل. و او تمام این طرق از کشن را به روی او بسته است. و او باید صدرصد، در صدد إدامه حیات و تامین عمر باشد؛ تا جائیکه مرگ خودش به سراغ او بیاید.

و سر اینمطلب آنستکه: انسان، و حقیقت او، و موجودیت او، به بدن او نیست؛ تا خودش اختیار رها کردن آنرا داشته باشد. واقعیت و حقیقت وی، نفس ناطقه و روح اوست؛ و آنهم با مردن از بین نمیروند. فلهذا تا وقتی که بکمال خود نرسیده است؛ باید در دنیا بماند؛ گرچه تحمل مشکلات و مصائب را بکند؛ و چه بسا این مصائب نیز موجب کمال روحی وی خواهد شد. و انتشار، دست به مرگ قبل از وقوع زدن است؛ و میوه نارسیده را از درخت چیدن؛ و قبل از فعلیت در نطفه استعداد و قابلیت، نفس ناطقه را از بدن بیرون کشیدن، و خلع لباس نمودن.

بر این أساس است که: در میان مسلمانان انتشار أبداً دیده نمی شود؛ و اگر در میان سالی، یکی دو فقره اتفاق افتد، ناشی از جهل آنان به مسئله و گمان خلاص از این دنیا و رنجها، و آلام و مصائب آن بوده است؛ غافل از آنکه آتش جهنم از این رنجها و آلام، شدیدتر؛ و سوزاننده تر و گدازنده تر است.

اماً در ممالک کفر بالاخص در اروپا، و آمریکا، به قدری شیوع دارد که: در هر روز رقم معتبرنگاهی از متوفیات شهرها را تشکیل میدهد. آنها در اثر برخورد با ناملایمی دست به انتشار میزنند. فلهذا بر این اصل بسیار ضعیف الاراده و کم تحمل هستند. قدرت تحمل

مشکلات امراض صَعْبَه، و اختلافات شدید زن و شوهری، و همسایگی، و فقر و کم بضاعتی، و مردود شدن در امتحانات نهائی، و
کنکورها، و غیر ذلک را ندارند. و به مجرد وقوع بعض از این رویدادها دست به خودکشی میزنند.

کراراً شنیده ام: در انگلستان که مردم محروم آن، در سال روی آفتاب را کمتر می بینند؛ و اغلب أوقات آن جزیره کوچک، بواسطه سواحل دریائی گرفتار غیم، و أبرهای غلیظ و هوای شرجی، و کنار دریائی است؛ برای گردش و تفریح ورftن به بیرون شهر، روزهای نادر آفتایی بسیار مرغوب و مطلوب است. و روزی که خورشید طلوع کند؛ گویا حیات نوینی گرفته اند، در اینصورت اگر جوانان آنجا با هم و عده‌ء تفریح و بیرون رفتن در روز معهود آفتایی را داشته باشند؛ اگر أحیاناً آفتاب طلوع نکند؛ دست به انتخار میزنند.

در اثر نزاع های مختصر خانوادگی که هر روز ما با شدیدتر از آنها دست به گریبانیم، آنها خودکشی میکنند.

از این آیاتی که در نهی از کشتن فرزندان در قرآن کریم بیان شد؛ معلوم می شود دو نوع کشتن اولاد در میان اعراب جاهلیت مرسوم بوده است. و خداوند توسط پیغمبر رحمتش هر دوگونه را به نحو أکید منع نموده است:

أول: کشتن فرزندان بطور کلی چه پسر و چه دختر. همانطور که از آیات و لا تقتلوا أولادکم من إملاق و يا خشیه إملاق، و يا قد خسرالذین قتلوا أولادهم سفها بغیر علم که ذکر ش آمد؛ برآن دلالت دارند. و از اینها بدست میآید که: هر وقت اعراب خود را در قحطی و خشکسالی إحساس می نمودند؛ برای آنکه فرزندان خود را در عسرت گرسنگی، و شدت جوع و درمانگی، ملاحظه نکنند؛ دست به کشتن آنها میزند.

علامه طباطبائی مَذَلَّهُ الْعَالَى، درتفسیرشان گفته‌اند: إملاق به معنای إفلاس در مال وزاد است؛ و از همین ریشه است تَمَلِّقُ. و این کشتن فرزندان یک سنت جاره‌ای در میان اعراب جاهلی بوده است که: چون قَحْط و جَذْب به سوی شهرهایشان می‌شافت؛ و مردم را در تهدید إفلاس و تهی دستی می‌گذارد. ایشان مباررت به قتل أولاد خود مینمودند؛ برای آنکه دیدن و ملاحظه کردن ذلت ف quo گرسنگی آنها برایشان ناپسند بود. و خود را مُتَرَّفَعٌ مُتَنَزَّهٌ از تحمل این عار، با دست زدن به کشتن آن می‌نمودند. وعلت منع و نهی که از این عمل در قرآن آورده شده است؛ اینست که: نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَاهُمْ وَوَيَأَكُمْ (ماهستیم که شما و آنها را روزی میدهیم!) شما بچه‌هار امیکشید، از ترس آنکه مبادا نتوانید قیام به زرق و روزی آنها بنمایید، شما أبداً رازق و روزی دهنده نیستید! بلکه خداوند است که: شما و آنان را جمیعاً روزی میدهد؛ بنابراین دست به کشتن ایشان مزنید! [۲۶]

در تفسیر آیه: و إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئَلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ

دوم: کشتن دختران بالخصوص بود که آنها رازنده دفن می‌گردند؛ همانطور که آیه و إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئَلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بر آن دلالت دارد. زیرا معنای مَوْءُودَةَ به معنای دختری است که وی را زنده به گورنمایند. و چون اعراب جاهلی بواسطه کشتار و غارت‌ها که در میانشان صورت می‌گرفت، بسیار اتفاق میافتد که دشمنانشان، دختران آنها را اسیر کنند، و ببرند؛ و این اسارت برای آنان غیرقابل تحمل بود؛ فلذا برای فرار از امکان اینکه: شاید دخترانشان اسیر شوند؛ و دشمنان رقیب آنها با ناموس اینها، در خانه‌هایشان مشغول گردند؛ و این

برای حمیت وغیرت آنها قابل تحمل نبود؛ بنابراین از اول امر دختران را میکشند، تا ابدآ ختری نداشته باشند، تا در هجوم قبایل و

جنگها، طعمه رُقبا و اعدائشان گردند.

در مجمع البیان گوید: موعودة از ماده و آدینه و آدمی باشد؛ و عرب بجهت خوف از فقر دختران را زنده به گور میکرد؛ و از قتاده روایت است

که: قیس بن عاصم تمیمی به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم آمد و گفت: من در زمان جاهلیت (پیش از آنکه اسلام بیاورم)

هشت نفر از دختران را زنده دفن کردم!

حضرت فرموند: اینک در مقابل هر یک آنها، یک بندۀ در راه خدا آزاد کن!

گفت: من شتر بسیار دارم (بندۀ ندارم).

حضرت فرمودند: بهر کس که میخواهی در مقابل هر یک آنها، یکی از شترانت را هدیه بده!

جبائی گفته است که: موعودة را موعودة گویند؛ چون خاکی که بر سراو میریزند، سنگینی میکند، تا آنکه بمیرد. و این سخن، خطایت. زیرا که

موعودة از ماده و آدینه معتل الفاء است. و آن ماده‌ای که معنای سنگینی میدهد، ادله یوگد به معنای اثقله می‌باشد، و آن معتل

العين است؛ و اگر از آن مشتق شده بود، می‌بایست گفته شود: موعودة.

واز رسول خدا درباره عزل پرسش نمودند فَقَالَ: ذَاكَ الْوَعْدُ الْخَافِيُّ. [۲۷]

حضرت فرمود: عزل کردن (یعنی در هنگام آمیزش مرد با زن، مرد نطفه خود را در خارج از رحم میریزد) زنده به گور کردن و کشتن بچه است، غایه

الأمر این قتل و کشتن پنهان است، و مانند بچه متولد شده ظاهر نیست.

ونیز در مجمع است که: معنای موعودة، دختر مدفون در حال حیات است؛ و چون زنی آبستن میشد و نزدیک زایدنش میرسید؛ در زمین

گودالی حفر میکرد، و در بالای آن می‌نشست؛ اگر دختر میزاید آنرا در آن حفر می‌افکند؛ و اگر پسر میزاید، آنرا بر میداشت و نگهداری می

نمود. [۲۸]

شیخ طنطاوی گفته است: المَوْعِدَةُ الْمَدْفُونَةُ حَيَاً. و عرب دختران را بواسطه فقر و عارز نده دفن میکرد. و موعودة میگویند؛ بجهت آنکه آنقدر

خاک برش میریختند تا از سنگینی آن بمیرد. [۲۹]

و صَعْصَعَةَ بَنِ نَاحِيَةٍ، قَوْمٌ خَوْدَ رَا إِذَا يَعْمَلُ مَنْعَ كَرْدَ، فَلَهُذَا فَرَزْدَقَهُ از آن قبیله است در شعر خود بدان افتخار میکند که:

وَمِنَ الَّذِي مَنَعَ الْوَائِدَاتِ وَأَحْيَا الْوَئِيدَ فَلَمْ تُؤَدِّ. [۳۰]

واز ماست آن کسی که: زنان بگور نماینده دختران خود را، از این عمل بازداشت. و دختر زنده‌ای که بنا بود بگور برود، زنده کرد؛ و بنابراین آن

دختر در زمین، زنده نرفت و سالم بماند).

عرب جاهلی دختران خود را بواسطه عار، و پسران و دختران را بواسطه فقر می‌کشند

وعلامه طباطبائی مذکوله فرموده اند: عادت عرب این بود که: دختران را بواسطه فرارازارونگ زنده دفن میکردند؛ همانطور که کریمه شریفه قرآن بر آن دلالت دارد، آنجا که گفته است:

وَإِذَا بَشَّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأَنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًا وَهُوَ كَظِيمٌ -يَتَوَارَى مِنْ سُوءِ مَابُشِّرَ بِهِ أَيْمُسِكُهُ عَلَى هُونَ أَمْ يَدْسُهُ فِي التُّرَابِ
الأَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ [۳۱].

(وچون به یکی از اعراب جاهلی بشارت و خبرداده می‌شد که: زنش دختری زایده است؛ از شدت غیظ و غضب، چهره‌اش سیاه می‌شد. و از بدی این بشارت و نگرانی این خبر، از میان قوم خودش متواری می‌شد؛ و در اندشه میرفت که با این دختر چکند؟ آیا با قبول پستی و ذلت و خواری اورا نگهداری کند؛ و یا آنکه اورا در زیرخاک پنهان نماید؟ آکاه باش؛ که بعد حکمی است که آنها مینمودند.)

ومراد از خطاب و مؤاخذه از یعنی عمل در گفتار خداوند: وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ پَدْرَاهِنْ دختر است که: این جنایت را بروی نموده است؛ و اوباید از عهده محکمه برآید؛ وانتقام یابد. ولیکن مورد پرسش و بازپرس را در این آیه، خود موءوده خوانده است؛ تابا نوعی از کنایه و تعریض و توبیخ، سبب کشتن اورا دریابد؛ وقاتل را توبیخ کند؛ و این نوع از گفتار توطئه و مقدمه‌ای باشد که: خداوند ازوی بپرسد که: إِنْصَاف
بده که قاتل تو که پدرتست، درباره توجه جرمی و خیانتی را مرتكب شده است؟ [۳۲]

پاورقی

[۱] تفسیر برهان، طبع سنگی تفسیر سوره إسراء، ج ۱، ص ۶۰۱ و تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۴۸ و ص ۱۴۹.

[۲] جامع الصغیر سیوطی ص ۱۴۵ از قضاعی و خطیب بغدادی در جامع خود با طریق حسن از انس روایت کرده است و قاضی قضاعی در «شرح فارسی شهاب الاخبار» در ص ۴۱ و ۴۲ به شماره ۱۰۴ آورده است: الْجَنَّةُ تَحْتَ أَفْدَامِ الْأَمَّهَاتِ.
«بهشت زیر قدمهای مادرانست.»

مادران راست خلد زیر قدم این چنین گفت خواجه عالم
- انتهی گفتار قاضی قضاعی.

جنت که بهشت ما در آن است در زیر قدم مادران است

[۳] علامه قزوینی علی اکبر دخو صاحب تألیف لغتنامه معروف به لغت نامه دهخدا، چون قزوینی‌ها به رئیس ده و کدخدا، دخوه میگوینند لذا او به دخو امضاء می‌کرده است و لغت نامه اش به نام دهخدا انتشار یافته است.

[۴] این غزل از خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی است و در دیوان او، طبع پژمان ص ۱۸ می‌باشد.

[۵] اینک که از موقع تحریر این کتاب چند سال گذشته است و او به رحمت خداوند واصل شده و به عالم بقا رحلت نموده است، جای آن دارد که نام وی را در اینجا ثبت کنیم. او معروف به حاج مهدی مجnoon بود.